سبک رفتار

زخم‌هایی که از تجمل‌گرایی می‌خوریم

چشم و هم‌چشمی، مسابقه‌ای که برنده ندارد!

مرضیه بامیری

این روزها چشم و هم‌چشمی بیداد می‌کند. خانواده‌ای نیست که از این مقوله زخمی نباشد. چشم و هم‌چشمی مثل کلاف سردرگم به جان خانواده‌ها افتاده و بنیانشان را به تباهی می‌کشد. خیلی پدرها شرمنده می‌شوند. مادرها بیش از وظیفه‌شان کار می‌کنند و مدام با خواسته‌های عجیب بچه‌های نسل جدید روبه‌رو می‌شوند. قدیم زندگی راحت‌تر بود. شاید خانواده‌ها مثل امروز غرق در امکانات رفاهی نبودند ولی آسایش نسبی داشتند و شادتر از اکنون زندگی می‌کردند. باید ریشه این تغییر سبک زندگی را در رفتارهای اجتماعی مردم جست‌وجو کرد. در تغییر دیدگاه‌شان نسبت به زندگی. حالا همه در یک رقابت سخت می‌دوند تا رفاه بیشتر را به رخ یکدیگر بکشند. کار بیشتر و شادی کمتر. این دستاورد زندگی ماشینی امروز ماست. حرف‌های مردم در این باره خواندنی است.

۱ در حسرت شادی‌های ساده و کم‌هزینه

حسنا باقری خانه‌دار می‌گوید: «چشم و هم‌چشمی را خودمان در زندگی‌هایمان راه دادیم. سال‌ها پیش زندگی آسان بود و همه خانواده‌ها اغلب کنار هم بودند. کار می‌کردیم برای یک لقمه نان و شاد بودن کنار خانواده... ولی حالا کسی فکر شادی‌های ساده و دورهمی‌های کم‌هزینه نیست. همه می‌دوند برای دارایی بیشتر. البته نمی‌شود سخت شدن زندگی را انکار کرد ولی هنوز هم می‌شود با حذف برخی تجملات زندگی را اندکی بی‌دغدغه کرد. به شرط آنکه از افراط و تفریط بپرهیزیم. باور کنیم که پول تنها بخشی از عوامل خوشگذرانی است. بگذارید برای‌تان یک مثال بزنم. قدیم‌ها هر وقت اراده می‌کردیم شام یا ناهارمان را توی بقچه می‌پیچیدیم و یک گوشه از طبیعت می‌نشستیم. هم حال و هوای یک هفته کار و تلاش عوض می‌شد هم بچه‌ها با طبیعت آشتی می‌کردند و صبور و بخشنده‌تر بار می‌آمدند. از حال هم باخبر می‌شدیم و ده‌ها فایده دیگر. ولی حالا چه؟ اگر بخواهیم یک پیک‌نیک خانوادگی همین اطراف شهر برویم باید از مدت‌ها قبل هماهنگ کنیم. بدانیم کی میزبان است و کی مهمان؟ ناهار جوجه بدهیم یا کباب کوبیده. همین تشریفات و خرج‌تراشی‌ها تفریحات سالم خانواده‌ها را از صد به پنجاه رسانده است و بچه‌هایمان در خانه حبس شده‌اند. خب چه اشکالی دارد اگر در پارک یا بوستان کسی خورش قیمه یا حتی کوکو بخورد؟ چرا همه بیرون رفتن را مساوی با کباب زدن و پذیرایی آنچنانی می‌دانند؟ مگر نمی‌شود با یک هندوانه بزرگ رفت پیک‌نیک؟

سبک زندگی والدین تغییر کرده ولی بچه‌ها هنوز همان حس و حال را دارند. یعنی دلشان می‌خواهد بیرون بروند و همان شام خانه را در فضای دیگر تجربه کنند. خانواده‌ها می‌توانند به جای یک آخر هفته پرهزینه هر هفته به تفریح و گردش بروند ولی با هزینه کمتر.

چشم و هم‌چشمی آسایش‌مان را گرفته است

۲

رضا کیانی شغل آزاد از زخم‌خورده‌های چشم و هم‌چشمی است. او می‌گوید: «من و برادرم هر دو در یک ساختمان زندگی می‌کنیم و بیرون از آنجا با هم همکاریم ولی امان از چشم و هم‌چشمی همسرهایمان. خدا نکند یکی فرش خانه‌اش را عوض کند. آن یکی تا بهترش را نخرد خوابش نمی‌برد. خدا نکند یکی برود سفر آن یکی باید حتماً دورتر را برود. حتی برای تربیت بچه‌ها رقابت می‌کنند و انگار زندگی‌شان خلاصه می‌شود در رو کم کردن یکدیگر. وقتی با هم‌اند بچه‌ها حق هیچ اشتباهی ندارند. چون ممکن است تربیت مادرها را زیر سؤال ببرد و آنها کم بیاورند. این اوضاع به قدری کسل‌کننده است که ما تصمیم گرفتیم یکی‌مان از آن ساختمان برود تا آرامش به زندگی برگردد.

شما نمی‌دانید آدم چه حالی می‌شود وقتی خسته به خانه بیاید و در خانه مدام حرف از خانواده برادرش بشنود و فلانی فلان کرد، فلانی کادو به برادرش چی داد. فلانی طلا خرید، فلانی می‌خواهد پرده‌های اتاقش را عوض کند و ده‌ها حرف دیگر که حتی کار ما را به مشاجره و بحث می‌کشاند. حواسشان هست جدیدترین وسایلی که به بازار می‌آید را برای بچه‌ها بخرند. اغلب بهترین وسایل بازی را هر دو دارند. می‌دانم که خیلی زن‌ها این رقابت مسخره را دارند ولی ما شرایط‌مان حادتر است چون در یک ساختمان زندگی می‌کنیم. چشم و هم‌چشمی فقط جیب خالی میک‌ند و کار مردها را بیشتر. هیچ خاصیتی هم ندارد. چون همه آرامش‌های حاکی از خرید موقت است و خیلی زود دل خانم خانه را می‌زند. در حالی که شاد بودن و کیفیت زندگی هیچ ربطی به تجملات ندارد.»

خریدهای بی‌حساب و کتاب برای به رخ کشیدن!

۳

زهرا هاشمی معلم، منتقد جدی چشم و هم‌چشمی و تجمل‌گرایی است. او می‌گوید: من بسیاری از رفتارهای خانم‌ها را درک نمی‌کنم. خودم هیچ وقت نخواستم این‌طوری زندگی کنم. نمی‌فهمم یعنی چه که می‌روند بازار، پرده و گران‌قیمت‌ترین پارچه را انتخاب می‌کنند. بعد هم از ترس خراب شدن، تن و بدنشان می‌لرزد که حتی بچه خودشان سمت پرده برود، خدا نکند یک لکه روی آن بیفتد. آن وقت است که مادر تا مرز سکته پیش می‌رود. البته حق هم دارند. هزینه زیادی کرده‌اند. خب من روشم این است که پرده زیبا ولی ارزان انتخاب می‌کنم. هر کس به خانه‌ام می‌آید می‌داند اهل تنوع هستم. ترجیح می‌دهم آن همه هزینه برای پرده با پارچه ترک را خرج یک پرده ساده کنم، ولی هر چند وقت آن را تغییر بدهم. این‌طوری حال آدم با تنوع بهتر می‌شود. هیچ وقت نمی‌توانم بفهمم آنهایی را که بازار مبل می‌روند و گران‌ترین مبل‌ها را می‌خرند ولی روی آن را روکش می‌دوزند. نه مهمان و نه خودشان هیچ‌وقت لذت زیبایی بصری مبل را نمی‌برند. خب این چه کاری است؟ مبل خریده‌اند که از آن لذت ببرند. چه فایده وقتی بچه حق ندارد روی آن برود یا همیشه تن و بدنشان بلرزد که دست کثیف و خیس به آن مالیده نشود؟ نمی‌فهمم چرا روی زیبایی زندگی که تماس مستقیم با روحیه آدم دارد روکش می‌کشند؟ و این خصلت خیلی از آدم‌هاست. تجمل‌گرا هستند بدون آنکه لذتی ببرند. شما یک سر بروید بازار لوازم خانگی. خیلی‌ها دنبال گران‌قیمت‌ترین برندها هستند تا چشم فامیل‌ها را کور کنند. شاید باورتان نشود کسی را می‌شناسم که برای جهیزیه دخترش یک ساید بای ساید ۹۰ میلیونی خریده است. خب چه فایده؟ مگر کسی با برندش کار دارد؟ یا قرار است به آنها امتیاز خوش‌سلیقگی و خرج کردن بیشتر بدهند؟ اگر چنین وسیله گرانی در خانه خراب شود یا حادثه‌ای رخ بدهد آدم چه حالی می‌شود؟ خب مگر مدل‌های پایین‌تر از لحاظ قیمت همان کارایی را ندارند؟ مگر ما که برند عادی‌تر استفاده می‌کنیم کیک‌مان می‌سوزد یا شاید در یخچال‌مان آب خوب یخ نمی‌زند؟! اینها یک مشت تفکر اشتباه است که آدم را اسیر می‌کند.

به جای جهیزیه لوکس به فکر زندگی باشید

۴

رقیه ابراهیم‌زاده که تا به حال سه دختر شوهر داده است از جهیزیه‌های بی‌حساب و کتاب و غیرمنطقی می‌نالد و می‌گوید: خیلی از خانواده‌ها وقتی می‌خواهند جهیزیه بخرند دنبال گران‌قیمت‌ترین‌ها می‌روند یا از هر وسیله‌ای چند دست می‌خرند. مثلاً چند دست قابلمه چدنی و کریستال نسوز و مسی و گرانیت می‌خرند. یکی نیست بگوید یک زوج جوان آن‌هم با این اوضاع گرانی چند بار مهمانی می‌دهد که همه اینها را نیاز داشته باشد؟ اصلاً بهترین امکانات را برایش تدارک دیده‌ای. کجا بگذارد وقتی کل مساحت خانه ۴۰ یا ۵۰ متر است؟ خیلی از وسایل برقی در آپارتمان‌های کوچک آن‌قدر سخت جا داده می‌شوند که بانوی خانه ترجیح می‌دهد کارها را دستی انجام بدهد تا کل کابینت را به‌هم بریزد. چرا برای انبارهای‌مان مهمان اضافه می‌تراشیم؟ واقعاً خریدهای اضافه به چه قیمتی! آیا هدف فقط کور کردن چشم فامیل است؟ کم کردن روی خانواده همسر یا مثلاً...؟ اصلاً چه کسی برایش مهم است دو سال دیگر موقع اسباب‌کشی چه بلایی سر وسایل‌تان می‌آید؟ چه کسی موقع بالا پایین کردن یخچال‌تان در راهروهای تنگ ساختمان به برندش فکر می‌کند؟ شما می‌مانید و کارتن‌هایی که هر بار دنبال خودتان می‌کشید و با هر بار کلی خسارت به وسایل لوکس‌تان وارد می‌شود. آیا با چنین شرایطی باز هم خریدهای اضافه و لوکس عاقلانه است؟

یعنی آیا اگر شما در مراسم جهازبرون آشنایی شرکت کنید و وسایلش ایرانی باشد یا همه لیست جهیزیه را تمام و کمال نداشته باشد، با او قطع رابطه می‌کنید یا مثلاً نداشته‌هایش را همه جا جار می‌زنید؟

خب دختر یا پسرتان است. برایش آرزوهای زیادی دارید. اگر می‌خواهید کمک حالش باشید به جای جهیزیه چنانی یا عروسی پرهزینه که یک‌شبه تمام می‌شود هزینه مسکن را برایش مهیا کنید. می‌خواهید برای نوه‌تان سیسمونی بخرید. بخرید ولی به اندازه. چطور مجبورید سرویس خواب را گران قیمت بخرید وقتی فرزندتان مستأجر یک خانه ۵۰ متری است و باید تمام وسایل کودک را کنار تخت خودشان جا بدهد؟ فقط برای حرف مردم؟ که بگویند فلانی سیسمونی را تمام و کمال داد؟! خب همان هزینه را به خودشان بدهید تا برای فرزندشان پس‌انداز کنند یا مشکل‌های مهم‌ترشان رفع شود.

برای نوزادی که هنوز به دنیا نیامده چرا باید ماشین شارژی بخرند؟ اصلاً پول دارند دلشان می‌خواهد بخرند. ولی آیا وقتی نوزاد به سن بازی و سوار شدن به ماشین برسد هنوز همان ماشین مد است؟ آن‌وقت دلشان را نمی‌زند که کاش مدل جدیدتری می‌خریدند؟ یا سه چرخه‌هایی که هر روز مدلشان به‌روز می‌شود و ده‌ها چیز دیگر... بعضی‌ها فکر می‌کنند اگر همه چیز را لوکس بخرند تا سال‌های زیادی کیفیت را تضمین کرده‌اند ولی همان‌هایی که دنبال لوازم لوکس هستند تنوع طلبند و زود دکور یا وسایل خانه دلشان را می‌زند.

رفتارهای فانتزی و هزینه‌تراشی‌های بیهوده

۵

فائزه رحمانی با تعجب از اینکه تجمل‌گرایی و رفتارهای فانتزی روز به روز در حال افزایش و تنوع است می‌گوید: الان یک چیز تازه‌ای در عروسی‌ها مد شده به اسم عروسی فرمالیته، یعنی یک هزینه‌تراشی اضافه که باید برای گل و ماشین عروس و آرایشگاه و سفر و... کلی خرج کرد. نمی‌فهمم که منظورشان چیست؟ یعنی این زوج تمام عمر را فارغ از همه دغدغه‌های مشترک قرار است پای دستگاه پخش بنشینند و غرق هزینه‌های پیش از عروسی بشوند؟ یک نفر که مثل علف خرس پول خرج می‌کند یک چنین برنامه‌هایی را مد می‌کند و هزاران خانواده را به درد سر می‌اندازد. فلانی چند مدل غذا داشت من باید بیشترش کنم. فلانی عروسی‌اش در فلان هتل بود من باید از او برتر باشم. او آرایشگرش آرایشگر فلان بازیگر بوده من باید سراغ آن یکی بروم که...

تنها چیزی که این میان مهم نیست لذت آغاز زندگی مشترک است. به نظرم تمام عمر زیبای جوان‌ها در دوره پرخاطره عقد صرف نگرانی‌های عروسی می‌شود. آن‌همه برنامه‌ریزی و بریز و بپاش برای یک شب چند ساعته!... جالب است که خیلی‌ها برای بچه‌شان آرزوها دارند و مجلل‌ترین عروسی‌ها را می‌گیرند. سپس عروس و داماد را تا خانه اجاره‌ای‌شان همراهی می‌کنند!... یا فلانی برای بچه‌اش جشن پی‌پی می‌گیرد. آن‌همه بریز و بپاش به یمن گفتن یک امر بدیهی؟! مضحک است... به خدا مضحک است وقتی برای جشن طلاق دعوت می‌شوی و مجبور می‌شوی هدیه هم ببری و وانمود کنی خوشحالی. یا جشن‌های من درآوردی دیگری که هیچ تأثیری بر شادی‌بخشی ندارد و از اول تا آخر یک چشم و هم‌چشمی محض است و بس!

آنچه ذکر شد تنها نمونه‌ای از جلوه‌های متنوع و متعدد چشم و هم‌چشمی و تجمل‌گرایی در برخی خانواده‌ها بود و بی‌تردید اگر این روند ادامه پیدا کند به زودی شاهد شکل‌گیری انبوهی از خانواده‌ها خواهیم بود که به رغم فقیر یا متوسط بودنشان صفا به خاطر چشم و هم‌چشمی خود را به هزار دردسر می‌اندازند تا سری در میان سرها درآورند، در حالی که نمی‌دانند در این مسابقه همه بازنده‌اند!

می‌خواهید برای نوه‌تان سیسمونی بخرید. بخرید ولی به اندازه. چطور مجبورید سرویس خواب را گران‌قیمت بخرید وقتی فرزندتان مستأجر یک خانه ۵۰ متری است و باید تمام وسایل کودک را کنار تخت خودشان جا بدهد؟ فقط برای حرف مردم؟ که بگویند فلانی سیسمونی را تمام و کمال داد؟! خب همان هزینه را به خودشان بدهید تا برای فرزندشان پس‌انداز کنند یا مشکل‌های مهم‌ترشان رفع شود

واقعاً خریدهای اضافه به چه قیمتی! آیا هدف فقط کور کردن چشم فامیل است؟ کم کردن روی خانواده همسر یا مثلاً...؟ اصلاً چه کسی برایش مهم است دو سال دیگر موقع اسباب‌کشی چه بلایی سر وسایل‌تان می‌آید؟ چه کسی موقع بالا پایین کردن یخچال‌تان در راهروهای تنگ ساختمان به برندش فکر می‌کند؟ شما می‌مانید و کارتن‌هایی که هر بار دنبال خودتان می‌کشید و با هر بار کلی خسارت به وسایل لوکس‌تان وارد می‌شود. آیا با چنین شرایطی باز هم خریدهای اضافه و لوکس عاقلانه است؟

کتاب زندگی

نگاهی به رمان محاکمه عادت‌ها

عادت‌هایت را دادگاهی کن!

مهسا مهاجر

علی خاکزادی را با کتاب اصول تأسیس باشگاه مشتریان می‌شناسم. کتابی موفق در حوزه مدیریت که طرفداران خودش را دارد. وقتی کتاب محاکمه عادت‌ها را روی پیشخوان کتابفروشی دیدم بی‌درنگ خریدم چراکه می‌دانستم پشت این رمان تخیلی و روانشناسانه تفکری بزرگ قرار دارد. از عنوان جذاب کتاب می‌شود حدس زد موضوع درباره عادت‌های خوب و بد است. هر انسانی در خود مجموعه‌ای از عادت‌های خوب و بد دارد که از طرف مغز فرماندهی می‌شود. اگر به آنها میدان بدهیم و اسیر عادت‌ها بشویم نمی‌توانیم زندگی زیبا و بی‌دردسری داشته باشیم. تا حالا فکر کرده‌اید چه عادت‌های جزئی می‌تواند باعث زیبایی بیشتر زندگی‌مان شود؟ تازه یادتان می‌افتد اهل لذت بردن از مناظر طبیعی و بوییدن یک گل یا شنیدن صدای یک آبشار هستید یا نه. می‌فهمید اهل غرغر کردن و نالیدن هستید یا نه. بدبینید یا همه چیز را با عینک خوش‌بینی رصد می‌کنید؟ فرصتی به دست می‌آورید تا خودتان را در مقابل عادت‌های خویش قرار دهید و برای حذف یا تقویت آنها برنامه‌ریزی کنید.

این رمان جذاب با بخش تجارت عادت‌ها آغاز می‌شود. یعنی مردمانی که برای خرید مجموعه‌ای عادت‌های خوب یا حذف عادت‌های بد به مرکز تعمیر مغز می‌روند و مهندسان زبده عادت‌های مناسب و خریداری شده را روی مغز مشتری نصب می‌کنند.

یک زن جوان بعد از حضور در مرکز تجارت، سر از جزیره برینلند درمی‌آورد. در این جزیره قرار است یک محاکمه علنی بزرگ برگزار شود. مورد شکایت خیلی عجیب است. مغزی از بدن خود به خاطر عادت‌های بد شکایت کرده و حالا باید محاکمه صورت بگیرد. بعد از زن جوان ۱۲ نفر عضو هیئت منصفه داستان را روایت می‌کنند که هر کدام جداگانه احضاریه شرکت در دادگاه محاکمه را دریافت کرده‌اند. همه آنها در تلاشند تا خود را دوازدهم اوریل برای شرکت در دادگاه برسانند.

شش نفر از این اعضا اهل خود جزیره برینلند هستند و سایر نفرات از هندوستان، امریکا، چین، ارمنستان و زنی از سرزمین‌های عربی برای این دادگاه خاص و مهم به جزیره می‌آیند.

خبرنگاران به جزیره آمده‌اند تا اخبار صحن علنی این دادگاه را به سراسر جهان مخابره کنند. در پایان معلوم می‌شود نفر دوازدهم هیئت منصفه کسی نیست جز خواننده کتاب. داستان با تجارت عادت‌ها آغاز و در فصل هفتم با سخنی با عضو دوازدهم هیئت منصفه یعنی مخاطب به پایان می‌رسد.

در این کتاب بیش از صد عادت واکاوی شده و خواننده را برای شناخت عادت‌ها یاری می‌کند. کتاب محاکمه عادت‌ها اثر علی خاکزادی در سال ۱۳۹۹ توسط نشر امکان امروز به چاپ رسیده است. در بخشی از این کتاب می‌خوانید:

آنها به مقصد رسیده بودند. در مقابلشان ساختمان باشکوهی بود بر روی آن نمایی از مغزی بزرگ به رنگ سفید و خاکستری قرار داشت که مغز انسان را تداعی می‌کرد. یک مغز بزرگ!

بر سردر ورودی آن عبارتی عجیب نقش بسته بود: «مرکز تعمیرات مغز» نامی که برای آنها نامأنوس بود. مقابل در ورودی غلغله‌ای به پا بود. عده‌ای مضطرب و عده‌ای متفکر بودند. عده‌ای آرام و عده‌ای هم در جنب و جوش. زن جوان و شوهرش در انتهای صف ایستادند. زن جوان به نفر انتهای صف که خانم مسنی بود گفت: «اینجا از بهشت هم زیباتر است.»

زن مسن با شنیدن حرف زن جوان، به طرفش برگشت و لحظه‌ای به فکر فرورفت. به جنگل پیرامون و اقیانوس دوردست نگاهی انداخت و در حالی که لطافت نم‌نم باران پوست او را شاداب‌تر کرده بود گفت: «اهان. راست می‌گویید. دقت نکرده بودم. واقعاً زیباست.»

زن جوان پرسید: «این صف برای چیست؟»

خانم مسن گفت: «برای نصب عادت. یک عادت ضروری. یک عادت پیش‌نیاز.»

زن جوان پرسید: «چه عادتی؟»

خانم مسن گفت: «عادت پرداختن به عیوب خود.»

مردی که جلوتر از چند نفر دیگر ایستاده بود و به دنبال هم‌صحبت می‌گشت، گفت: «و البته حذف یک عادت؛ یک عادت پرضرر.»

زن جوان پرسید: «چه عادتی؟»

آن مرد گفت: «عادت تجسس کردن در عیوب دیگران.»

زنی که یک بچه در بغل داشت با شادی و شعف گفت: «یک خبر خوب. عادت‌های ورودی رایگان است.»

شوهر زن جوان با ذوق‌زدگی گفت: «چقدر عالی! اما... اما چرا رایگان؟»

مردی که جلوتر از چند نفر ایستاده بود و حالا هم‌صحبت یافته بود گفت: «برای گریز از مشاجرات بین زن و شوهر، پدر و پسر، خواهر و برادر و شرکا. قبلاً هر کس به اینجا می‌آمد به جای رفع عیوب خود، سر در عادت‌های دیگران داشت. زن بچه به بغل گفت: «می‌گویند از لب ساحل تا اعماق جنگل مردم دست در یقه هم داشتند. همه جا مشاجره برپا بود و کار بالا گرفته بود.»

زن جوان با تعجب پرسید: «بعد چه شد؟»

خانم مسن گفت: «مشاجرات پایان یافت و آرامش برقرار شد. چون دیگر کسی عادت ندارد به عیوب دیگران بپردازد.»

ساعتی گذشت. نوبت به زن جوان و شوهرش رسید. آن دو وارد اتاق محاسبات شدند. در کسری از دقیقه به پرونده عادت‌های آنها رسیدگی شد و کار به پایان رسید.

متصدی اتاق محاسبه تعداد تکرار عادت‌ها گفت: «تیشرت‌های خاکستری رنگ شما چاپ شده است. می‌توانید آنها را بردارید و تن کنید. اکنون آنچه در مغز شماست پیش چشمانتان هم هست.»

زن جوان تیشرت خود را برداشت و پوشید. به لیست عادت‌های بدش نگاهی کرد و به فکر فرورفت. هر دو به طرف مقصد بعدی یعنی ساختمان مغزی شکل به راه افتادند.

متصدی گفت: «صبر کنید. بمانید. باید ببینیم که عادت‌های نصب‌شده درست کار می‌کنند یا نه.»

زن جوان و شوهرش ایستادند. متصدی از جوان پرسید: «می‌خواهید در خصوص عادت‌های بد شوهرتان به شما اطلاعات باارزشی بدهم؟»

زن جوان گفت: «نه اصلاً. من نمی‌خواهم چنین چیزی را بدانم. چون من عادت ندارم به عادت‌های بد دیگران توجه کنم.»

متصدی از شوهر زن جوان هم پرسید: «شما چطور؟ می‌خواهید تعداد زیادی از عادت‌های بد همسرتان را بریتان فاش کنم؟»

شوهر زن جوان گفت: «به هیچ وجه! این به خودش مربوط است.»

متصدی گفت: «اکنون می‌توانید بروید. عادت‌های شما فعال شده است.»

ساعتی بعد زیر نم‌نم باران، زن جوان و شوهرش از جاده جنگلی به سوی شهر بازمی‌گشتند. در راه خانم مسن را دیدند که محو زیبایی‌های طبیعت شده بود. آنچنان به بال پروانه و شبنم روی برگ‌ها می‌نگریست که انگار در تمام عمرش چنین چیزهایی ندیده بود.

این رمان جذاب با بخش تجارت عادت‌ها آغاز می‌شود. یعنی مردمانی که برای خرید مجموعه‌ای عادت‌های خوب یا حذف عادت‌های بد به مرکز تعمیر مغز می‌روند و مهندسان زبده عادت‌های مناسب و خریداری شده را روی مغز مشتری نصب می‌کنند